

دیدار بیگر بیکی بانظام السلطنه

من روز ۲۱ جمادی الاخر ۱۳۳۴ برای اتمام اینکار و کار بیگریگی که بعد خواهد آمد باتفاق آقای حاجی میرزا محسن و آقای سردار محیی و آقای میرزا کریمخان بمنزل آقای نظام السلطنه رفته اولاً در باب بختیاریه صحبت داشتم ایشان جواب دادند که پادشاهی عاشق دختر یکنفر حمای شده بود و آنچه از رجال دربارش نزد پدر دختر فرستاد حاضر برای این وصلت نشد بالاخره روزی سلطان بصدر اعظم خود مطلب را اظهار نموده و صدر اعظم گفت چرا مطلب را نمیگفتی تا بزودی انجام دهم و در عقب یک نفر حمای دیگر فرستاد و انجام امر را از او خواست و بدست آن حمای کار فوراً انجام شد. منم آنچه خواستم بتوسط عقلا آنها را متقاعد کنم نشد ناچار ایلخانی کرمانشاهی را فرستادم و او رفته با حضرات صحبت بداد گفتم چطور پادشاه صد تومان بحمای داد و اختیار صدق دختر را هم بعهده او گذار آیا شما هم اختیاری بایلخانی داده اید که بهر طور مقتضی شده کار را خاتمه دهد؟ گفتند بلی با سیصد چهارصد لیره. گفتم بدهد من نظر بگفته های سابق که اینها بهمین مبلغها حاضر میشدند گمان کردم که کار میگذرد ولی معلوم شد که آقای نظام السلطنه در ملاقاتی که با یکی از آنها کرده بودند بطور تعرض گفته بودند رفتن شما اهمیت ندارد فرض میکنم بنحاه نفر از این اردو کم شود چه خواهد شد و این معنی با آنها گران آمده تصور کرده اند که مقصود نظام السلطنه این است که آنها بمانند تا بتدریج اسلحه خود را فروخته قهراً مطیع و منقاد ایشان شوند باین واسطه باظهارات ایلخانی هم وقتی نگذارده همان روز ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۴ از قصر حرکت کردند و معلوم شد که زیاده از سیصد لیره هم بایلخانی حق دادن وجه نداده اند. بختیاریه ها رفتند و قریب بصد نفر از مجاهدین و مهاجرین هم با آنها حرکت کرده روانه شدند و نظام السلطنه نظر بانجام مقصود بهیچوجه واقعی باینکار نداد تصادف آنکه بعد از چهار روز از حرکت آنها قاصدی از امیر مخم رسید که من در علی گودرز هستم و با روسها جنگ کرده آنها را از خاک ملایر بیرون کردم الوار هم از بروجرده آنها را خارج نموده ام لاد خود را نصیحت داده بود که از کار کناره نکنید و از جدیت خود نگاهید تا بخواست خدا فتح

و پیروزی نصیب ملت شود و این مکاتب که یکی با ولادش و دیگری بکرنل یب و بعضی دیگر نوشته بود بقدری مؤثر واقع شد که عموم مردم از شنیدنش اظهار خجلت میکردند شنیدم (یب) خیلی مناسبانه جوابی داده خواهش کرده بود که قوای خود را متفرق نکنند تا اردوهای عثمانی و ایرانی بکرمانشاه رسیده از آنجا یکمرتبه بروسها حمله نمایند .

بیگلربیگی خرم آبادی و مایوسی او

مهاجرین و مامورین آلمانی که از راه خرم آباد آمده بودند پس از آنکه نظر علی خان سردار اکرم از آنها پذیرائی کامل نموده و عقیده آنها عموماً اینست که اگر مساعدت سرکار معظم نبود یکنفر از آنها جان سلامت بدر نمیبردند در موقع مفارقت حضرات بیگلربیگی خرم آبادی را باده پانزده هزار سوار همراه حضرات فرستاده که آنها را سالماً بقصر برساند و در ضمن هرگاه ترمیمی از گذشته او شد و نظام السلطنه حاضر شد که با او مساعدت نماید برای خدمت و جان بازی حاضر شود و جود نظر علیخان در کابینه مفید و بی اندازه نافع بوده و هست و بکمک او میشود قوای کرمانشاه را محصور نموده و بکلی معدوم کرد و از اسلحه آنها استفاده نمود . در موقعیکه شویمان قونسولهای روس و انگلیس را از کنگاور خارج نمود بکمک نظر علیخان کرد و واقعه همدان هم او در میدان جنگ بود بعد از آنکه نظام السلطنه روی کار آمد و دانست که او نمیتواند با بودن نظام السلطنه داخل کار باشد خود را کنار کشید و بجمع آوری قوای خود کوشید و تا ورود حضرات مهاجرین بخرم آباد بدون اینکه اقدامی بکند در خانه خود نشسته بود شنیدم که از طرف روسها هم مکرر فرستاده نزد او رفته خواسته بودند که او را بطرف خود بکشند، تمکین نکرده بود صحت و سقم اینرا نمیدانم . این را میدانیم که با تصرف کرمانشاه و استیلای روسها با آنجا و موافقت آقا سید حسن اجاق که رفیق شفیق سالیانه سردار اکرم است اگر سردار اکرم با روسها همراه بود نمیتوانست تمام مجاهدین را دست بسته تسلیم روسها کند و آتیه خودش را الی الابد تاءمین نماید لیکن اینکار را نکرد و بر عکس آنقدر مهربانی کرد که تمام ممنون او هستند .

بعد از ورود آقایان بیگلربیگی نظر بسابقهای که با من داشت شرح گزارشات خود را از اینقرار اظهار نمود ؛ من در تهران روزی که خدمت شما رسیدم و کاغذهای آقایان کرمانشاه را نشان دادم عرض کردم که نظام السلطنه برادر مرا میخواهد بکشد و خانه ما را خراب خواهد نمود و هستی ما را برباد خواهد داد ملاحظه کردید که همانطور شد . فردای آنروز از طرف نظمیه من احضار و توقیف شدم شش ماه در تهران توقیف بودم طوری بر من سخت گرفته بودند که نتوانستم ظرف ششماه یکنفر نزد شما بفرستم و از توقیف خودم آگاهیتان بکنم بالاخره بعد از ششماه خلاصی حاصل کرده عازم کرمانشاه شدم آنجا دانستم که آقا ربیعاً برادر مرا

کشته‌اند. برادر دیگرم را که توقیف کرده‌اند با دو نفر از بستگانمان مدت حبس و توقیفشان زیاد شد و در محبس ناخوش شده. آندو نفر در محبس مردند. برادرم را مرخص کردند و بفاصله سه روز در خانه مرد. خانه ما را غارت و خراب کردند که آقایان مسافریین دیدند جز تل‌خاکی بجان بود و هرکمی دیدرقت میکرددهات و علاقه‌ما تمام خراب و ویران، جماعتی از رعایای ما کشته شده بقیه هم فرار کرده‌اند یعنی بکلی ما را از هستی انداخته نیست و نابود کردند. باوجود اینهمه صدمات که دیده‌ایم من باز حاضر شدم که بیایم و اگر نظام السلطنه ترمیمی از گذشته کردند از خون برادرانم گذشته در اینموقع خدمتی بوطن بکنم اگر نکردند باز میروم در خانه خود نشسته منتظر میمانم به بینم خدا چه می‌خواهد و در هرصورت نظربه اتحادمسلمکی بهمان قرآنی که قسم خوژده‌ام تا جان داشته باشم نمیگذارم روسها بآن حدود تجاوز کنند. از طرف سردار اکرم نظر علیخان هم قول میدهم که هر وقت اورا بخواهند باتمام جمعیت خودش حاضر برای خدمتگزاری باشد و اگر او را هم عاجزاً نخواهند با روسها همراهی نکنند علت اینهمه خسارات و تلفات که باین فامیل وارد شده قضیه حکومت چند سال قبل نظام السلطنه است که در بروجرد و لرستان واقعه شده. ایشان در آن حکومت بانظر علیخان خوب سلوک نکرده و جمعیت کشیده که با او بجنگد. نظر علیخان هم استعداد خود را حاضر میکند و دفاع مینماید و بالاخره آقای نظام السلطنه مغلوب و بدست نظر علیخان گرفتار میشود. اموال او را بکلی میبرند و خودش را هم توقیف میکنند. در آنموقع آقا ربیعای برادر بیگلربیگی بانظام السلطنه همراهی کرده او را از کشتن و توقیف نجات میدهد و سالما" ایشان را از آن حدود خارج مینماید.

آقا ربیعانفوذ تامی در خرم آباد داشت و به کدخدا مردی معروف بود سلامت و نیکی فطرت او را همه اهالی آنحدود میدانند با نظر علیخان هم اتحاد و یگانگی داشت. دو سال قبل آقای نظام السلطنه بحکومت آنحدود منصوب شدند آقا ربیعا را در خرم آباد احضار کرده چون مشارالیه در آنوقت مهربانی کرده بود تصور کرد که می‌خواهد باو کاری رجوع کند بپای خود به بروجرد آمد. آقای نظام السلطنه او و برادر و کسانس را توقیف کردند و تلافی اعمال نظر علیخان را بر این بیچاره در آورده عجاله که دستشان به دشمن حقیقی خودشان نمیرسد دوست خدمتگزارشان را گوشمالی دادند. بالجمله بیگلربیگی اظهار داشت که اینست شرح حال من و با اینکه میدانم کینه دیرینه خود را نظام السلطنه رها نخواهد نمود با وجود این ادای وظیفه کرده من آمده‌ام و از طرف نظر علیخان هم وکالت دارم. ایشان در باره او هم تلافی را بطور کامل کرده‌اند و والی پشتکوه را با چندین هزار سوار و پیاده بر سراو ریخته عده زیادی از بستگان او را کشتند و دهات و خانه‌های او را غارت و خراب کردند رعایای او را متفرق کرده هستی او را از بین بردند ضرری که باو رسیده زیاده از دو کرور

است و چندان صدمه با و وارد آوردند که از هستی او را ساقط نمودند و تصور کردند که او دیگر قد علم نخواهد کرد اما اینطور نشد و بعد از چندی درثانی مردم گرد او جمع شده و آلان کاملاً قدرت و توانائی خود را اعاده داده است و اگر از جهت مال و منال نتوانند بصورت اولیه برگردند از جهت قدرت و جمعیت بحای اولیه برگشته اند. آقایان مسافرین دیدند که او دروزه درجه حال است و توانائی را دارا میباشد.

چون بیگلربیگی این تفصیل را با حاج میرزایحیی صحبت کرده و ایشان وعده داده بودند بانظام السلطنه صحبت بدارند ایشان روزی رفته در اینموضوع نظام السلطنه را ملاقات کرده و نصیحت داده بودند که صلاح اینست شما با بیگلربیگی مساعدت بنمائید. نظر را هم جلب ننموده بکار وادارید. آقای معظم نیز اظهار موافقت کرده و گفته بودند برای خاطر همراهی نظر علیخان با این آقایان مهاجرین که همه از او راضی میباشند و اظهار امتنان میکنند من از گذشته او اغماض کرده و حاضریم که با او مهربانی کنم و جبران گذشته را در مورد بیگلربیگی و نظر علیخان بطور کامل خواهم نمود او را خودتان نزد من بیاورید والا بدون ملاقات مراجعت خواهم کرد.

من گفتم در هر صورت ملاقات ضرر ندارد و انکار این مطلب نکنید.

گفت هرطور بگوئید حاضریم. طرف عصر آنروز باتفاق آقای حاجی منزل نظام السلطنه رفته بیگلربیگی هم آمد و موقع آن مجلس را بطوریکه گذشته برای آگاهی خوانندگان می نگارم. قبل از ورود بیگلربیگی چون بعضی حاضر بودند شرحی نوشته به نظام السلطنه دادند که بیگلربیگی حاضر نبود اینجا بیاید اخوی و بعضی از وکلا او را حاضر کردند و قرار گذاردند که یک مجلس شرفیاب شود و بعد حضرتعالی جبران خسارت او را بفرمائید. فقط به مهربانی زبانی قانع نخواهد شد. حضرتعالی هم باید با او همراهی فرمائید. بعد از ملاحظه این مشروح ایشان گفتند چه ضرر دارد ولی مطلب اینطور نیست. این شخص از من خوف دارد و میترسد و باینجهت از ملاقات با من گریزان است.

بنده دیدم که مطلب بایشان خیلی شبهه شده که تصور میکنند امروز هم روزیست که ایشان حکومت بر وجود را دارند و نظر علیخان اندیشه دارد. در حالیکه بکلی مطلب غیر از اینست و ماها می خواهیم که نظر علیخان را جلب نمائیم. در این بین بیگلربیگی وارد شد و تعظیمی به نظام السلطنه کرد و رو بجانب ایشان رفت. نظام السلطنه دست خود را مثل یک نفر مجتهد اصفهان که دائماً دست خود را دراز دارند که مردم بیوسند. بطرف بیگلربیگی دراز نمود. او هم گرفت و بوسید. بنده این شعر را بنظر آوردم:

ای بسادست که مردم بضرورت بیوسند / که اگر دست دهد قطع کنند از شمیر

دستی که بخون دوبرادر بیگلربیگی رنگین است مسلم و بدیهی است که برضایت نخواهد بوسید. بعد از چند دقیقه پای صندلی نزدیک درب اذن جلوس دادند. (ادامه دارد)